

شکل‌گیری ایدئالیسم آلمانی پاسخ به بحرانی بود که در دل روشنگری پدید آمد

# اگرها و ایدئالیسم

سید امین موسوی

ایدئالیسم (Idealism) به‌طور عام آموزه‌ای است که بر اساس آن «ایده‌ها» یا «ایدئال» به لحاظ هستی‌شناسی یا شناخت‌شناسی مقدم بر «چیزها» یا «امور واقع» هستند، در دوران مدرن که ایده یا باز نمود ذهنی یکسان گرفته شد، لفظ ایدئالیسم به معنای باور به تمایز سوژه (ذهنیت‌شناسا) و ایزه (شیء مورد شناسایی) و تقدم من (اگو) در فرایند شناسایی است. ایدئالیسمی که آلمان عصر روشنگری به نام آن متصفا است از همین نوع بود و با آراء کانت که به ایدئالیسم «انتقادی» یا «استقلالی» معروف است آغاز شده و با فلسفته هگل که به ایدئالیسم مطلق معروف است در عین حال هم به اوج و هم به پایان می‌رسد. مقاله حاضر گزارشی است از مهم‌ترین مولفه‌ها و شخصیت‌های این جنبش.

غایت الهی را مشاهده کرد. از یک سو او گسترش ماتریالیسم و شکاکیت در آلمان را ناممکن ساخت و از سوی دیگر تبیینی از تاریخ عالم به مثابه یک کل ارائه داد. اما نسی باوری و شکاکیت که میراث فلسفه هیوم بود، در مواجهه ژاکوبی و کانت با آن به سلاحی مبدل شد که تاثیرات تجربه‌گرایی را منهدم ساخت و در نتیجه راه را برای ورود ایدئالیسم فراهم کرد. رادیکالیسم روسو آلمانی‌ها را بر آن داشت تا اعتبار ایدئال‌های فرهنگی روشنگری را به پرسش بگیرند و مجبورشان کرد تا بنیادهای فرهنگ را در قدرت خلاق ذهن جست‌وجو کنند.

در یک نگاه تاریخی این جنبش در جریان بحران عصر روشنگری شکل گرفت. دستاوردهای روشنگری که پیش از همه خود را در اقتدا به عقلانیت و باور به محوریت انسان اندیشه ورز و آرمان‌ها و ایدئال‌های جامعه بشری نشان داده بود در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ با جریان شک‌گرایی افراطی و هم‌ماتریالیسم الحادی زیر سؤال رفت. از این رو پرسش از میانی روشنگری و امکان تحقق آن به یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان آلمانی مبدل شد.

روشنفکران آلمانی و به ویژه ایدئالیست‌ها در نقد این مبانی با دیگر جریان‌های فکری روز همراه بودند. با این وجود آنها نقد داعیه‌های روشنگری را با هدف رفع نقاط ضعف و تحکیم مبانی و غایات آن بی‌گرفتند. آنها تلاش کردند که عقلانیت مورد ادعای روشنگری را با ایده‌هایی درباره امکان شناسایی و معرفت بشری پیوندزده و از این طریق نگاه روشنگری به مفهوم عقل و شناخت را ترمیم کنند. همه اشکال ایدئالیسم - ایدئالیسم استعلایی کانت، ایدئالیسم اخلاقی فیخته و ایدئالیسم مطلق

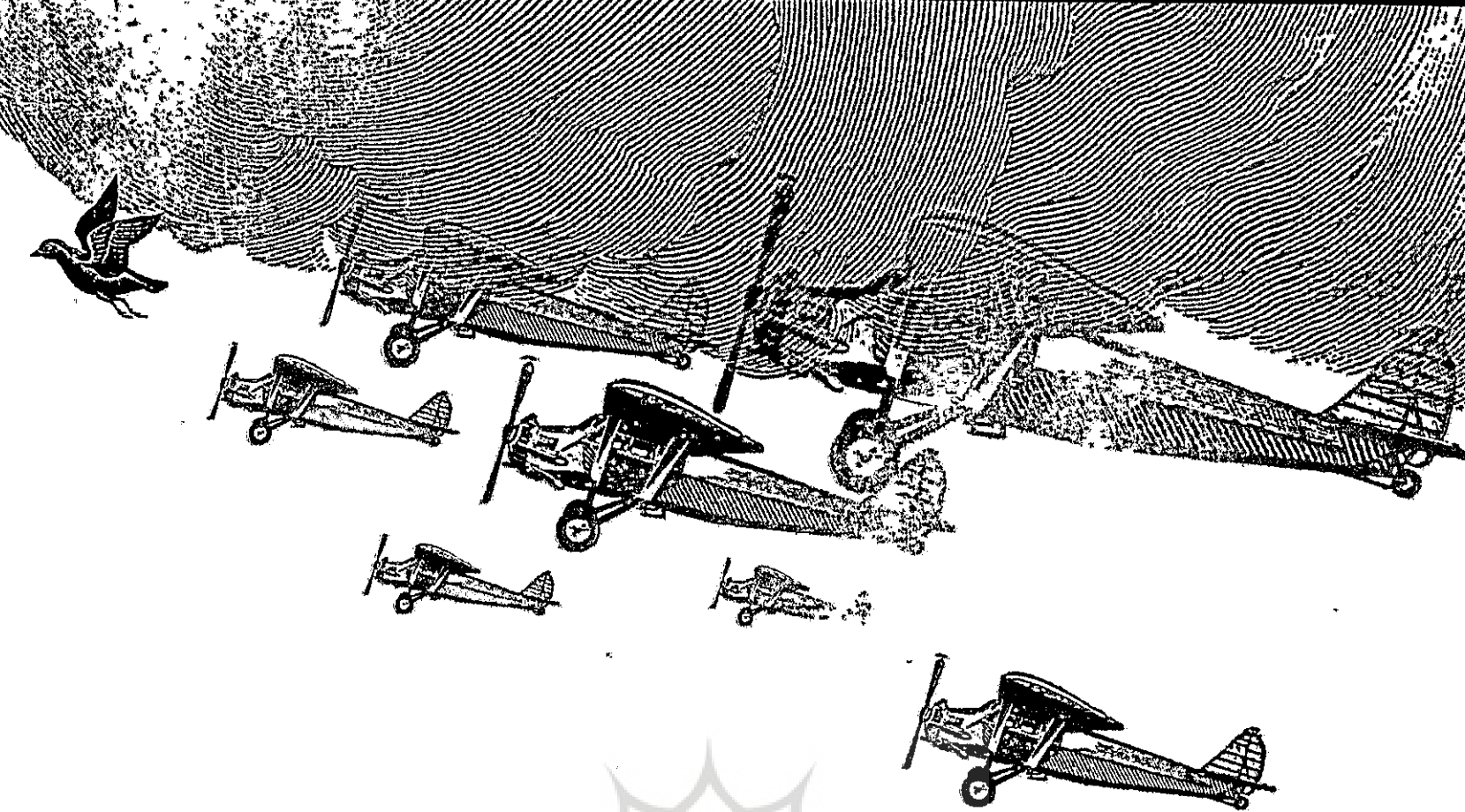
ویژگی‌های جنبش ایدئالیسم آلمان اصطلاح «ایدئالیسم آلمانی» به بخشی از حیات عقلانی‌ای اشاره می‌کند که در عصر روشنگری آلمان ریشه دارد. نمونه‌های انگلیسی و فرانسوی روشنگری که اولویت را به حس می‌دادند، به تجربه‌گرایی و شکاکیت منتهی شدند. آنها که عالم را به مثابه یک ماشین بزرگ می‌دیدند، در اخلاق لذت‌جویی را پیش گرفتند و تاریخ را از یک چشم‌انداز ذهنی - انتقادی تفسیر کردند. این شرایط در آلمان برعکس بود. فکر مقدم بر حس بود و به جای تجربه‌گرایی ایدئالیسم پیرگی داشت. اخلاق، به جای نفسانیت فردی، بر معیارهای معتبر کلی و عام مبتنی بود. تاریخ هم به نحو تکوینی و به مثابه یک فرایند عقلانی تفسیر می‌شد و نهایتاً یک منظر پویا یا ارگانیک جای نگاه مکانیکی به عالم را گرفته بود. در این دوره به طبیعت به عنوان امری روحانی و در عین حال مکان‌مند نگاه می‌شد که غایتی بر آن مترتب بود.

به طور کلی فاکتورهای مختلفی در متفاوت ساختن مشخصات روشنگری آلمانی نسبت به نمونه‌های فرانسوی و انگلیسی‌اش سهم داشته‌اند که یکی از این فاکتورها لایب‌نیس و فلسفه عقل‌گرای او بوده است. لایب‌نیس فردی عمیقاً مذهبی بود و در پرورش و تعمیق روح روشنگری در آلمان تاثیر فراوان داشت. او در فلسفه‌اش دیدگاه مکانیکی به طبیعت را با دیدگاه غایت‌شناختی جایگزین کرد، اتم‌های ماده باوران را با مونااد یا هستی‌های روانی عوض کرد و نظریه هماهنگی پیشین بنیاد خود را هم به جای قانون طبیعی به کار گرفت. او بر ارزش مطلق فرد در تقابل با همه خداانگاری وحدت وجودی و پیرانگر اسپینوزا تاکید کرد و در تکامل تاریخی، حرکت مونادها به سوی یک



ایدئالیسم آلمانی جنبشی فلسفی بود که در آلمان اواخر دوره روشنگری، و در نیمه نخست قرن نوزدهم شکل گرفت. آثار امانوئل کانت در دهه ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰ زمینه‌های اولیه شکل‌گیری این جنبش را فراهم ساخت. در عین حال بین آن و جنبش رمانتیسم و همچنین متفکران انقلابی عصر روشنگری ارتباط فراوانی وجود دارد.





در نسبت با کل جریان توسعه علم مورد استفاده قرار می گیرند. به عنوان مثال مورخ ادبیات یا هنر، اکنون در جست و جوی نسبت واقعیات دوره‌ای که با آن سروکار دارد با دیگر دوره‌های زندگی است و بنابراین زندگی و ایدئال‌های یک ملت را به مثابه یک کل مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

به همین ترتیب زبان شناسان دیگر با مطالعه یک زبان راضی نمی‌شوند بلکه به جست و جوی شقوق دیگر زبان در قالب زبان‌های خویشاوند برآمده و حیات درونی مردم را به عنوان صاحبان آن زبان بازسازی می‌کنند. حتی در حوزه علم حقوق، روش تکوینی به کار گرفته شده و تاکید ویژه‌ای بر گسترش قانون عمومی می‌شود. تاثیر این جنبش ایدئالیستی همچنین در الاهیات هم قابل مشاهده است. در اینجا کوشش‌های علمی‌ای صورت می‌گیرد تا مسیحیت را بر یک نظریه عمومی دین استوار ساخته و تحلیل‌های روان شناختی را پیش از پیش در آن سرایت داده و همراه با آن نگاه تکوینی را به تاریخ دین تسری دهد. هر چند این نکته را هم باید اضافه کرد که کوشش‌های مکرر و مجدانه‌ای صورت گرفته تا هسته مسیحیت را از جریان عمومی تاریخ رها ساخته و به آن خصلتی ثابت و پایدار دهد.

○ **استعلاگرایی کانت** چهارچوب مفهومی ایدئالیسم آلمانی ابتدا از سوی امانوئل کانت ارائه شد. کانت برای نخستین بار جدال میان عناصر تجربی و عقلی را به وفاق و هماهنگی میدل ساخته و بر فلسفه جزمی غلبه کرد. او در یک آن بی آنکه اعتبار اصول پژوهش علمی را به مخاطره اندازد، تقدیمی را برای ذهن نسبت به طبیعت قائل شد و هم با دادن تقدم به عقل عملی، پایه‌ای مطمئن برای دین و اخلاق استوار کرد. درباره تقدم اول، کار کانت کاملاً معرفت شناختی بود. او از این طریق تلاش کرد تا علوم طبیعی را از شکاکیت (معرفت شناختی) هیوم و درباره تقدم دوم هم دین را از عقل گرایی نجات دهد. کانت برهان‌های عقل گراییانه آنسلم، دکارت و دیگران را درباره وجود خدا زیر سؤال برد. به زعم او علم امری معتبر است اما تنها در چهارچوب پدیدارها. با این وجود این جهان پدیداری، به نحو پیشینی، از طریق فعالیت آگاهی

رمانتیک‌ها و هگل - تلاش می‌کردند تا با طرح انتقادات خود زمینه را برای منحل ساختن جایگاه پیشینی روشنگری و گسترش ایده‌های بنیادی آن فراهم سازند. از میان همه انتقادات مطرح شده درباره روشنگری، ایدئالیست‌های آلمان در دو اصل محق بودند؛ انتقاد عقلانی و ناتواریسم علمی. هر چند که ایدئالیست‌ها در انتقادات خود از منظرهای مختلف و صور و اشکال مختلف و گاه ناسازگار استدلال بهره می‌بردند اما در تمامی این استدلال‌ها و نتایج مترتب بر آن مساله مشترک بود؛ کوشش برای جدا ساختن انتقاد از شک گرایی و ناتواریسم از ماتریالیسم. هر کدام از ایدئالیست‌ها این دغدغه را به شکلی خاص و با ایمان به رهیافت خاص خودشان مطرح کردند؛ کانت تاکید داشت که تنها ایدئالیسم استعلایی او از خطرهای شک گرایی و ماتریالیسم اجتناب کرده و در امان می‌ماند.

فیخته شکایت داشت که ایدئالیسم استعلایی کانت اگر به همین صورتی که کانت پرداخت کرده بود باقی بماند در شک گرایی سقوط خواهد کرد و تنها راه نجات آن از شک گرایی و ماتریالیسم در ایدئالیسم اخلاقی او نهفته است. رمانتیک‌ها هم به نوبه خود ایدئالیسم اخلاقی فیخته را مورد نقد قرار می‌دادند که پاسخ در خوری برای شک گرایی ندارد و تاکید می‌کردند که تنها ایدئالیسم مطلق آنها می‌تواند بنیادی برای ناتواریسم بدون ماتریالیسم به دست دهد. با این وجود علیرغم این اختلاف نظر، آنچه به طور ثابت در سنت ایدئالیسم باقی ماند، کوشش ایدئالیست‌های آلمانی برای حفظ میراث روشنگری بود.

نکته جالب توجه اینکه مضامین و دیدگاه‌های ایدئالیسم نه تنها بعدها صورت نوینی از جریان فکری و فرهنگی روشنگری را رقم زد بلکه تاثیرات آن را می‌توان در حوزه علوم، چه علوم اثباتی و چه علوم انسانی مشاهده کرد. در واقع تاثیرات گسترش ایدئالیسم در علوم کمتر از متافیزیک نبود. علوم طبیعی نسبت به ایده یگانگی عالم، یک موضع تبعی و پیرو اتخاذ کردند و وحدت گرایی و کل باوری را مبنای بسیاری از پژوهش‌های خود قرار دادند. از سوی دیگر روح جدید به شکل روشن تری خود را در علوم تاریخی نشان داد؛ جایی که روش تکوینی در همه جا به کار گرفته شده و واقعیت‌های فردی

و واکنش به آن واقعیت خارجی که ماهیت و طبیعت جاودانه‌اش غیر قابل شناخت است، پدید می‌آید. ثبات و پایداری تجربه نشانگر این واقعیت است که جهان، آن گونه که ما می‌شناسیم، تنها مجموعه تمامی پدیدار هاست. این امر در حکم، اساسی است برای اعتبار عام اصول معینی که به واسطه آن امکان تبیین و توضیح شناسایی جهان ممکن می‌شود. مکان و زمان و مقولات فاهمه، ذهنی و بنابراین ایدئال هستند. آنها با هم شاکله‌ای را برمی‌سازند که در آن ما اظهارات گرفته شده از واقعیت قابل شناخت و متعالی را شکل می‌دهیم. بنابراین اصول علم و قوانین طبیعت به نحو عام معتبر هستند زیرا آنها در ذهن هستند نه در عین.

از منظر کانت چیزهایی فی نفسه مستقل از ذهن ما وجود دارند (شیء فی نفسه یا نومن) که ما فقط «نمودها»ی آن را می‌توانیم بشناسیم؛ یعنی بازنمودهایی که محصول مشترک اثراتشان بر حواس ما هستند و صورت فاهمه (مقولات) و حساسیت (زمان و مکان) ما شمرده می‌شوند. ایدئالیسم کانت متضمن دوگانگی یا تضاد بین پدیدارها و شیء فی نفسه است که جانشینان او تلاش کردند این دوگانگی را از میان ببرند. از جمله فیخته جهان خارجی را در کل به عنوان محصول «من مطلق» تلقی کرد. فیخته ایدئالیسم را در مقابل «جزم گرایی» یا «رنالیسم»، به ویژه رنالیسم اسپینوزا قرار داد. اما شلینگ - و بعدها هگل - ایدئالیسم را ذاتا متضمن رنالیسم می‌دانست؛ جهان خارجی و جهان روح دو روی یک سکه هستند و از این رو می‌توان آنها را تجلی‌های مکمل یک مطلق واحد و خنثی دانست. به همین دلیل است که از آن تعبیر به ایدئالیسم مطلق می‌شود.

○ ایدئالیسم متافیزیکی فیخته و شلینگ اساس جنبش زیباشناختی - اخلاقی ایدئالیسم استعلایی کانت بود اما زمانی که کانت موضع ایدئالیستی خود را تحکیم بخشید، نتوانست برای واقعیت عالم طبیعت؛ عالمی که منشأ الهام شعر و هنر بود، جایگاهی در نظر بگیرد. این گونه به نظر می‌رسید که آگاهی بشری به مثابه یک آغازگاه، رها شده و به جای آن یک آگاهی مطلق نشسته است. اما این امکان وجود داشت که از این واقعیت آگاهی مطلق، بتوان به نحوی مشابه با کار کانت، یک آگاهی فردی را استنتاج کرد. یوهان گوتلوب فیخته نخستین کسی بود که تلاش کرد یک راه‌حل جامع برای این مسأله ارائه کند. او سعی کرد با آغاز از موضع ایدئالیستی کانت بر دوگانه انگاری (دوالیسم)‌ای که در آموزه «شیء فی نفسه» کانتی نهفته بود فائق شود. فیخته این کار را با آوردن این واقعیت را از آمیز (شیء فی نفسه) به ساحت آگاهی انجام داد. او به تمایز کانتی میان عقل عملی و عقل نظری، بازگشت و ذهن مطلق یا اگو (ego) را به مثابه عقل اخلاقی تعریف کرد. از این منظر وجود امری روانی است و ذهن بشری تنها یک ظهور از اگوی مطلق است.

به این ترتیب آخرین ردپای یک واقعیت استعلایی غیر قابل شناخت محو شد. اگوی مطلق خودش را در شمار کثیری از آگوهای نسبی منتشر ساخته و به واسطه آنها به طور پیش رونده‌ای به سمت غایت خود حرکت می‌کند. هسته واقعیت در تشخیص و منش انسانی نهفته است؛ در ذهن کرانمند، اما آن در یک فرآیند بی‌پایان رشد به پیش می‌رود. از این رو فیلسوف برای فرارفتن از آگاهی خودش و تبیین تکامل تاریخ، با ارجاع به گذشته و آینده، باید از منظر اگوی مطلق به هستی نگاه کند. به همین منظور فیخته رنالیسم ذهنی خود را گسترش داد و طرح تکامل ایدئالیستی را به تمامی دوره‌های تجربه بشری وارد کرد؛ در این چهارچوب اخلاق، جامعه‌شناسی، زیباشناسی و دین مبدل به بخشی از تاریخ مطلق شدند. او بر دوگانه انگاری میان ذهن فردی و طبیعت از طریق منحل ساختن این دو در متن اگوی مطلق غلبه کرد.

شلینگ از نظرگاه کانتی - فیخته‌ای آغاز کرد و مفهوم مطلق را به طبیعت عینی گسترش داد. نظام شلینگ بیشتر به عنوان نوعی از وحدت وجود روحانی شناخته می‌شود. عالم یک فرایند مستمر حرکت از طبیعت غیر ارگانیک ناآگاه به طبیعت ارگانیک آگاه و سپس بازگشت از طبیعت ارگانیک به طبیعت غیر ارگانیک است. آنگاه که مطلق بشر را از آگاهی سرشار می‌سازد، طبیعت ذاتا ابرکتیو باقی می‌ماند؛ البته نه

به معنای ماتریالیستی کلمه. طبیعت نزد شلینگ نظامی از نیروهای روحانی شبیه به موناخ‌های لایب نیتس است. شلینگ در فلسفه خود که (Identitätsphilosophie) فلسفه اینهمانی) می‌نامید، آگاهی مطلق را به نحوی گسترش داد که سوژه و ابژه در آن اینهمان گردند. بنابراین به زعم او تمامیت هستی عبارت است از مطلق آنگاه که خود را درک می‌کند. طبیعتا تمامی تمایزات و کیفیاتی که توسط آگاهی نسبی کرانمند خلق شده در خوداندیشی (Self-contemplation) مطلق محو و ناپدید شده و هستی مبدل به امری خنثی و بی‌اثر می‌گردد. اگر فیخته هستی را به نحو اخلاقی تفسیر می‌کرد، شلینگ آن را به نحو زیباشناختی تفسیر می‌کند. زمانی که فیخته مطلق خود را در اذهان کرانمند و به منظور توسعه اخلاقی «خود» منتشر می‌سازد، در شلینگ مطلق به ساحت آگاهی انسانی وارد می‌شود تا ما بتوانیم از تامل زیباشناختی وحدت روح و طبیعت و اینهمانی ذهن با محتوای حسی‌اش لذت ببریم.

○ رمانتیسیسم نتیجه بی‌واسطه نظام‌های متافیزیکی فیخته و شلینگ احیای مجدد شعر و نقد هنری در قالب نهضت رمانتیسیسم بود که از مکتب گوته و شیلر سرچشمه می‌گرفت. تلفیق شعر با نگاه متافیزیکی یا دینی به زندگی، به یک اصل شناخته شده هنری تبدیل شد و همین ترکیب بود که موجب پیروزی نهایی ایدئالیسم بر ناتورالیسم و عقل باوری ساده لوحانه روشنگری شد. رمانتیسیسم ارتباط درونی میان شعر و مسیحیت را آشکار ساخت. همان گونه که شیلر معرفت‌شناسی کانت را به عنوان اساسی جهت تبیین رابطه زیباشناسی با اخلاق به کار گرفت، این موضع در حال حاضر هم به عنوان ابزاری جهت تبیین نسبت میان مذهب با زیباشناسی به کار گرفته می‌شد. بنابراین ایدئالیسم کانتی زمینه‌ساز تحلیل جدیدی از مذهب شد که معضلات فرهنگی را از دریچه تازه‌ای روشن می‌کرد.

رمانتیسیسم در حوزه تاریخ از عمق خاصی برخوردار شد و در فرسودگی مفاهیمی چون «قانون طبیعت» و «عقل سلیم» و معیارهای فطری عقل و... که به عنوان عبارات همیشگی روشنگری در هر زمان و هر مکان مطرح می‌شد، به طرح ایده‌های نوینی پرداخت. روشنگری این عبارات را بر اساس ایده یک معیار فراطبیعی و منسوب به کلیسا که در آنها نهفته است به کار می‌گرفت. مهم‌ترین رمانتیک‌ها شلگل و گوته بودند، در عین حال کسانی چون فیخته، شلاپرماخر، هگل، شلینگ، نوالیس و بسیاری دیگر هم در این جنبش نقش داشته‌اند. در خارج از حوزه رمانتیسیسم انگیزه‌های تازه‌ای برای تفکر سیستماتیک شکل گرفت و به واسطه فجایع سیاسی آن دوران و دلمشغولی‌های اخلاقی رهبران جنبش، نظرورزی‌های ایدئالیستی خواه ناخواه معیارهای خود را به حوزه دغدغه‌های اجتماعی عملی معطوف ساخت.

○ ایدئالیسم مطلق هگل اگر فیخته و شلینگ سعی می‌کردند هدف هستی را در قالب یک محتوای انضمامی بیابند (همچون حالت اخلاقی یا دین مسیحیت و استنتاج آن از مفهوم خدا)، هگل مسأله را از طریق یک بهره‌برداری نظام‌مند از مفهوم تکامل حل کرد؛ تکاملی که به زعم او هم یک مولفه سازنده بود و هم یک اصل غایت شناختی. این مفهوم به شکلی متنوع و در عین حال مبهم توسط لایب نیتس، لسینگ، کانت، هردر، گوته، شیلر و شلگل به کار گرفته شده بود. در بنیاد استنتاج استعلایی کانت، فیخته و شلینگ فرایند گسترش را در یک قالب ایدئالیستی محض به مثابه تقابل ناخودآگاه مطلق با خودش تفسیر کردند؛ این بیشتر متضمن آگاهی و انتقال تدریجی این تقابل از طریق «جذب خود» (Self-absorption) بود؛ از سوی دیگر می‌توان آن را فرایندی مضاعف دانست که ضرورتا از همان طبیعت روح پیروی می‌کرد. هگل این حرکت روح مطلق را مبدل به یک فرایند تدریجی و «خود - متعین» (Self-determined) کرد؛ به نحوی که مطلق خود را از امکان و فعلیت محض به وضعیت آگاهانه، آزاد و ضروری ترفیع می‌دهد. این فرایند کامل و بی‌زمان است و تنها برای یک روح کرانمند است که به مثابه یک حرکت رو به رشد بی‌پایان در زمان و مکان نمود پیدا می‌کند. اما تنها در همین منظر منتهای است که ویژگی‌های اخلاقی، زیباشناختی و دینی فلسفه هگل



مهم‌ترین فلاسفه ایدئالیست اماتوئل کانت، یوهان گوتلوب فیخته، فردریش شلینگ و گئورگ ویلهلم فردریش هگل هستند. متفکرانی چون یاکوبی، ارنست شوپنر، کارل راپتهولد، و فردریش شلاپرماخر هم از جمله کسانی هستند که بر این جریان تأثیر گذار بوده‌اند.





## مضامین و دیدگاه‌های ایدئالیسم آلمانی نه تنها بعدها صورت نوینی از جریان فکری و فرهنگی روشنگری را رقم زد بلکه تاثیرات آن را می‌توان در حوزه علوم، چه علوم اثباتی و چه علوم انسانی مشاهده کرد؛ تاثیرات گسترش ایدئالیسم در علوم کمتر از متافیزیک نبود

خود را آشکار می‌سازد. در آگاهی کرانمند یک تفریق طبیعی حاکم است؛ امر بالفعل و تجربی و امر روحانی، آزادی و ضرورت و... اما در وحدتی که از غلبه بر تفریق و جدایی محدود از نامحدود حاصل می‌آید، سعادت دینی، زیبایی کمال یافته و آزادی اخلاقی جای گرفته است. هر دوره و مرحله از این گسترش غایت شناختی درونی، برای حیات مطلق ضروری است و تمام تنوع تجربه کرانمند در یک وحدت عالی تر حفظ می‌شود. در این وحدت عالی عدم مفقود است، هستی در مقام مطلق هستی است و یک واقعیت حیاتی در تجربه بشری مکشوف می‌گردد؛ این واقعیت روحانی است و اصل راهنمای رشد بی‌پایان آن، تکمیل و اجرای هدف الهی‌اش است، که هدفی دینی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی است. لذا دین و اخلاق محصول ضروری خود-بیان‌گری (Self-explication) مطلق یا خدا هستند.

در این میان ضروری است مجدداً به این نکته توجه شود که ایدئالیسم مطلق را نمی‌توان دقیقاً همان ایدئالیسم استعلایی کانت یا ایدئالیسم اخلاقی فیخته دانست. برخلاف ایدئالیسم کانت و فیخته، ایدئالیسم مطلق ایدئال را در حوزه ذهنیت یا آگاهی تعریف نمی‌کند. بلکه آن را تحت قالب غایت‌مندی و عقلانیت خود طبیعت باز می‌شناسد. در واقع این ایدئال سرمشق، صورت یا ساختار طبیعت است که به طور مساوی شامل درونی و بیرونی و هم ذهنی و عینی می‌شود. ایدئالیسم مطلق متضمن یک شکاف و تمایز عمیق با آنچه «ایدئالیسم ذهنی» کانت و فیخته خوانده می‌شود است. بنابراین نمی‌توان مفهوم «مطلق» در عبارت «ایدئالیسم مطلق» را در پرتو مفاهیم عام و غیر شخصی آگو یا سوژه درک کرد. رمانتیک‌ها این تفسیر ذهنی از مطلق را قاطعانه رد می‌کنند و بر تعالی تمامی تعینات کرانمند، چه ذهنی و چه عینی تاکید دارند. بنابراین آنها مطلق را در قالب «وحدت» یا «عدم تمایز» امر ذهنی و عینی تعریف می‌کنند. شکاف ایدئالیسم مطلق با ایدئالیسم ذهنی یا گسترش هر چه بیشتر فاصله میان رئالیسم و ناتورالیسم آشکارتر می‌شود - همان رئالیسم و ناتورالیسمی که کانت و فیخته آن را به عنوان «جزم‌گرایی» یا «رئالیسم استعلایی» رد کرده بودند. ایدئالیسم مطلق زمینه‌ساز یک رئالیسم بزرگ‌تر می‌شود، چرا که وجود طبیعت را مستقل از هر گونه آگاهی می‌پذیرد؛ حتی فعالیت‌های آگوی استعلایی هم منجر به یک ناتورالیسم بزرگ‌تر می‌شود، چرا که ادعا می‌کند همه خودآگاهی، حتی خودآگاهی سوژه استعلایی، از قوانین طبیعت استخراج می‌شود.

رمانتیک‌ها ایدئالیسم مطلق را به مثابه سنتز ایدئالیسم و رئالیسم، همچون وحدت فیخته و اسپینوزا درک کردند. آموزه آنان متضمن صورتی از اسپینوزا گرایی بود، به

خاطر رئالیسم و ناتورالیسم بزرگ‌تر او. اما آن همچنین متضمن عنصری از ایدئالیسم کانت و فیخته هم بود، چرا که ایدئالیسم کانتی - فیخته‌ای امر ذهنی یا ایدئال را به مثابه هدف طبیعت فی نفسه می‌فهمید. آنها بر این باور بودند که خودآگاهی آگو عالی‌ترین سازمان دهی و به مثابه گسترش همه قدرت‌های آرگانیک طبیعت است. اما اشتباه کانت و فیخته در این بود که خودآگاهی را تنها به عنوان هدف طبیعت و نه به عنوان علت آن دیدند.

همان‌طور که ایدئالیسم مطلق متضمن یک شکاف بنیادی با کانت و فیخته بوده، همچنین داعیه‌دار محقق‌سازی نهایی اهداف آنها هم می‌باشد، به نظر می‌رسد که این در حکم پیروزی نهایی بر ایدئالیسم و ماتریالیسم شک‌پاور است. ایدئالیسم مطلق در نسبت با ایدئالیسم ذهنی کمتر در خطر سقوط به شکاکیت بود، چرا که نسبت به ایدئالیسم ذهنی حوزه گسترده‌تری از رئالیسم و ناتورالیسم را به درون خود می‌پذیرفت؛ وجود طبیعت کاملاً مستقل از آگاهی است و آگاهی در واقع محصول گسترش آرگانیک آن است. ایدئالیسم مطلق همچنین رو به سوی ناتورالیسم دارد بی‌آنکه قائل به ماتریالیسم باشد، زیرا اگر چه در این فلسفه هر چیزی به مثابه حالتی از جوهر کلی واحد فهمیده می‌شود، اما آن نه محصول ابزارگرایی (مکانیسم) مورد نظر ماتریالیسم، بلکه ماحصل نیروی حیات است. از این رو ایدئالیسم مطلق هیچ‌گاه ایدئال روشنگری مبنی بر توضیح تمام عیار همه طبیعت را زیر سؤال نبرد. با این وجود این ایدئال تغییراتی یافت؛ فهم یک رخداد به معنای توضیح آن به مثابه نتیجه رخدادهای مقدم بر آن نیست، بلکه مشاهده آن رخداد به مثابه یک جزء ضروری از یک کل است. می‌توان مشاهده کرد که معیار ایدئالیسم در اینجمله ابزارگرایانه بلکه کل‌گرایانه است.

چه بسا ایدئالیسم مطلق ادعا کند که نقطه اوج سنت ایدئالیسم آلمانی و دستاورد نهایی اهداف آن است؛ با این وجود طبعاً همچون هر فلسفه دیگری، آن هم ایرادها و ضعف‌های خود را دارد. به عنوان مثال ایدئالیست‌ها چگونه می‌دانند که طبیعت مستقل از آگاهی ما وجود دارد؟ و چگونه می‌توان مستدل ساخت که طبیعت آرگانسی است که ساختار غایی آن در مشابَهت کامل با غایات انسانی خود ماست؟ بنابراین عجیب نیست که نتوانکانتی‌ها ایدئالیسم مطلق را به نظرورزی‌های متافیزیکی و بازگشت به جزم‌گرایی متهم می‌کنند. این خود یکی از طنزهای عمیق تاریخ فلسفه است که نتوانکانتی‌ها به ایدئالیسم مطلق و فلسفه طبیعت آن تحت نام کانت و بازگشت به روشنگری حمله می‌کنند ●

چهارچوب مفهومی ایدئالیسم آلمانی ابتدا از سوی آمانوئل کانت ارائه شد. کانت برای نخستین بار جدال میان عناصر تجربی و عقلی را به وفای و هماهنگی مبدل ساخته و بر فلسفه جزمی غلبه کرد و در یک آن بی‌آنکه اعتبار اصول پژوهش علمی را به مخاطره اندازد، تقدیمی را برای ذهن نسبت به طبیعت قائل شد و هم‌پا با دادن تقدم به عقل عملی، پایه‌های مطمئن برای دین و اخلاق استوار کرد.